



A Constructivist Analysis of the Future of the Taliban's Foreign Policy during the Second Period of the Islamic Emirate

Seyed Morteza Sadat

Master's Student, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Ahl al-Bayt International University, Tehran, Iran

Email: sayedmurtazasadat33@gmail.com

Sajad Mohseni

Assistant Professor, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Ahl al-Bayt International University, Tehran, Iran

Email: s.mohseni@abu.ac.ir

Abstract

After a period of trial and error in the 1990s and following its return to power in 2021, the Taliban government has attempted to demonstrate a different approach to foreign policy. This approach has resulted not only from a relative change in the Taliban's outlook, but also from changes in domestic conditions and in the structure of the international system, which have compelled the government to make limited revisions to its policies. Accordingly, the main question is how agent-level variables—including the Taliban's identity, ideology, domestic norms, and intersubjective relations—and structural-level variables, such as structural pressures, international norms, and institutions, play a determining role in its foreign policy. The findings show that the Taliban's international decisions and behavior are not based solely on security calculations or economic interests; rather, their beliefs, values, and ideological discourses play a major role. Religious identity, ethnic and religious networks, and discursive narrative-building enable the Taliban to strengthen their domestic legitimacy and manage foreign relations in a manner consistent with their ideological values and norms. At the structural level, economic restrictions and sanctions, as well as interactions with Western countries and international organizations, have also shaped the Taliban's behavior during its second period in power. The present study was conducted using a constructivist approach and qualitative analysis of sources, official documents, and media materials.

Keywords: Taliban, Foreign Policy, Constructivism, Agent, Structure of the International System



تحلیل سازه‌انگاری از آینده سیاست خارجی طالبان در دوره دوم امارت اسلامی

سید مرتضی سادات

دانشجوی ارشد گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی اهل بیت (علیهم السلام)، تهران، ایران
Email: sayedmurtazasadat33@gmail.com

سجاد محسنی

استادیار، گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی اهل بیت (علیهم السلام)، تهران، ایران
Email: s.mohseni@abu.ac.ir

چکیده

دولت طالبان پس از یک دوره آزمون و خطا در دهه ۱۹۹۰ و در پی بازگشت به قدرت در ۲۰۲۱ تلاش کرده تا رویکرد متفاوتی به سیاست خارجی نشان دهد. این رویکرد نه تنها به سبب تغییر نسبی در نگرش طالبان، بلکه به سبب تغییر شرایط داخلی و ساختار نظام بین‌الملل نیز بوده است که این دولت را وادار به بازنگری هرچند جزئی در سیاست‌های خود کرده است. براین اساس؛ سؤال اصلی که مطرح می‌شود این است که چگونه متغیرهای سطح کارگزار شامل هویت، ایدئولوژی، هنجارهای داخلی و روابط بین‌الاذهانی طالبان و چه متغیرهای سطح مانند فشار ساختاری و عُرف و نهادهای بین‌المللی در سیاست خارجی آنان نقش تعیین‌کننده دارد. یافته‌ها نشان می‌دهد که تصمیمات و رفتارهای بین‌المللی طالبان تنها براساس محاسبات امنیتی یا منافع اقتصادی نیست، بلکه باورها، ارزش‌ها و گفتمان‌های ایدئولوژیک آنان نقش اصلی را ایفا می‌کند. هویت دینی، شبکه‌های قومی و مذهبی و روایت‌سازی گفتمانی به طالبان امکان می‌دهد مشروعیت داخلی خود را تقویت کرده و روابط خارجی را به گونه‌ای مدیریت کند که با ارزش‌ها و هنجارهای ایدئولوژیک آنان هماهنگ باشد. در سوی دیگر در سطح ساختار، محدودیت‌های اقتصادی و تحریم‌ها، تعامل با کشورهای غربی و سازمان‌های بین‌المللی نیز شکل‌دهنده رفتار طالبان در دولت دوم بوده‌اند. پژوهش پیش‌رو با استفاده از رویکرد سازه‌انگاری و تحلیل کیفی منابع، اسناد رسمی و رسانه‌ای انجام شده است.

کلیدواژه‌ها: طالبان، سیاست خارجی، سازه‌انگاری، کارگزار، ساختار نظام بین‌الملل

مقدمه

دولت طالبان پس از یک دوره آزمون و خطا در دهه ۱۹۹۰ و در پی بازگشت به قدرت در ۲۰۲۱، تلاش کرده تا رویکرد متفاوتی به سیاست خارجی نشان دهد. این رویکرد نه تنها به سبب تغییر نسبی در نگرش طالبان، بلکه به سبب تغییر شرایط داخلی و ساختار نظام بین الملل بوده است که این دولت را وادار به بازنگری هرچند جزئی در سیاست‌هایش کرده است. سیاست خارجی در این دوره، دیگر مجموعه‌ای از تصمیمات صرفاً مبتنی بر ایدئولوژی نیست، بلکه محصول هویت، باورها و ادراکات سیاسی بازیگران داخلی است که در تعامل با فشارهای ساختاری و هنجارهای بین‌المللی تعریف می‌شود.

ادبیات موجود پیرامون سیاست خارجی طالبان در دوران دوم حاکمیت امارت اسلامی (پس از ۲۰۲۱) عمدتاً در دو جریان تحلیلی قابل دسته‌بندی است که یک دسته آثاری که با رویکردهای واقع‌گرایانه بر نقش فشارهای بین‌المللی، منافع مادی و الزامات ساختار تأکید کرده‌اند و پژوهش‌هایی که از منظر هویتی بر ایدئولوژی و گفتمان‌های درونی تکیه دارند.

اگرچه این منابع اهمیت ساختار و هویت را به رسمیت شناخته‌اند، اما در سنتز تحلیلی این دو سطح ضعف جدی مشاهده می‌شود. جریان اول، هویت را تابعی از ساختار می‌بیند و جریان دوم، ساختار را در ذات ایدئولوژی حل می‌کند؛ در نتیجه، پدیده سیاست خارجی طالبان یا به صورت جبرگرایانه (ساختاری) و یا ذات‌گرایانه (ایدئولوژیک) تفسیر می‌شود. شکاف واقعی پژوهش در اینجاست که ادبیات موجود فاقد تبیینی سازه‌انگارانه از پیوند پویا و بازتولیدی میان هویت (به عنوان سازنده معنا) و ساختار (به عنوان بستر کنش) است؛ به عبارت دیگر، هیچ‌یک از پژوهش‌ها به طور مشخص تبیین نکرده‌اند که طالبان چگونه از هویت خود به عنوان منبعی هنجاری ابزاری برای تعامل گزینشی با جهان بهره می‌برند و چگونه فشارهای ساختاری، درک آنان از «خود» و «دیگری» را تغییر داده و منجر به بازتعریف راهبردهای خارجی می‌شود. براین اساس، پژوهش پیش رو با استفاده از رویکرد سازه‌انگاری، تلاش دارد تا در دو سطح کارگزار و ساختار، متغیرهای تعیین‌کننده سیاست خارجی طالبان را تحلیل کند و به سؤال اصلی پاسخ دهد که سیاست خارجی طالبان در دوره دوم امارت اسلامی نه صرفاً واکنشی برآمده از منافع سخت‌افزاری یا محاسبات اقتصادی، بلکه بازتابی پیچیده و متأثر از هویت، ایدئولوژی و



هنجارهای داخلی است که در تعامل پویا با محدودیت‌ها و فرصت‌های ساختار بین‌المللی بازتولید و تنظیم می‌گردد. این پژوهش استدلال می‌کند که برای تبیین رفتار دیپلماتیک طالبان، باید بر نقش هویت به‌عنوان سازنده معنا و هنجار تأکید کرد که چگونه این هویت در مواجهه با فشارهای ساختاری، مسیری میان حفظ ایدئولوژی ذاتی و ضرورت تعامل عملی را برمی‌گزیند.

۱. روش‌شناسی پژوهش

مقاله حاضر از نوع تحلیلی-توصیفی و مبتنی بر روش گردآوری اسنادی داده‌ها است. در این روش، داده‌ها از منابع مکتوب و اسناد موجود مانند کتاب‌ها، مقالات علمی، گزارش‌ها و تحلیل‌های بین‌المللی جمع‌آوری و تحلیل می‌شوند. با توجه به محدودیت‌های پژوهش‌های میدانی، این روش برای بررسی سیاست خارجی افغانستان در دوره دوم امارت اسلامی انتخاب شده است. ابتدا منابع علمی مرتبط شناسایی و جمع‌آوری خواهند شد، سپس اطلاعات به‌دقت مطالعه و از روش‌های تحلیلی مانند تحلیل تطبیقی و تحلیل محتوا برای تجزیه و تحلیل سیاست‌های خارجی افغانستان در دو دوره حاکمیت امارت اسلامی استفاده خواهد شد. این پژوهش به دنبال شناسایی تغییرات سیاست خارجی افغانستان و عوامل مؤثر بر آن است و براساس منابع معتبر و شناخته‌شده، به تحلیل این تحولات پرداخته خواهد شد.

۲. پیشینه پژوهش

ادبیات موجود پیرامون سیاست خارجی طالبان در دوران دوم حاکمیت امارت اسلامی (پس از ۲۰۲۱) عمدتاً در دو جریان تحلیلی قابل دسته‌بندی است:

نخست، آثاری که با رویکردهای واقع‌گرایانه و نهادی به نقش فشارهای بیرونی، منافع مادی و الزامات ساختار بین‌المللی پرداخته‌اند و دوم، پژوهش‌هایی که از منظر هویتی و فرهنگی، سیاست خارجی طالبان را بازتاب ایدئولوژی و درک خاص آنان از اسلام سیاسی دانسته‌اند. در گروه نخست، پژوهش‌هایی مانند آثار فرامرز تمنا و سیمپل (۲۰۲۰)، تمرکز خود را بر نقش فشارهای بین‌المللی، محدودیت‌های اقتصادی و موازنه قوا گذاشته‌اند. این آثار اگرچه به‌درستی اهمیت ساختار بین‌الملل را برجسته کرده‌اند، اما در توضیح چگونگی میانجی‌گری معانی هویتی

درون این ساختار ناتوان مانده‌اند؛ بدین معنا که رفتار طالبان را بیشتر به سطح محیط خارجی تقلیل داده‌اند.

در مقابل، گروه دوم از آثار، مانند تحلیل‌های گوستوزی (۲۰۱۹) و حسن عباس (۱۴۰۲)، تأکید را بر ایدئولوژی، روایت‌های مذهبی و انسجام هویتی طالبان گذاشته‌اند. هرچند این آثار در شناخت منابع معنایی سیاست خارجی طالبان مفیدند؛ اما کم‌تر به این پرسش پرداخته‌اند که چگونه هویت در بستر تعامل ساختاری با جهان خارج بازتعریف می‌شود و نه صرفاً حفظ یا تکرار می‌گردد.

نقد تحلیلی بر هر دو جریان فوق آن است که یکی هویت را تابع ساختار می‌بیند و دیگری ساختار را در هویت حل می‌کند؛ در نتیجه، پدیده سیاست خارجی طالبان غالباً یا به‌صورت جبرگرایانه (ساختاری) و یا ذات‌گرایانه (ایدئولوژیک) تفسیر می‌شود.

بنابراین، شکاف واقعی پژوهش نه در «تلفیق ساده ساختار و کارگزار»، بلکه در فقدان تبیین سازه‌انگاره از پیوند پویا و بازتولیدی میان هویت (به‌عنوان سازنده معنا) و ساختار (به‌عنوان بستر کنش) نهفته است.

در ادبیات موجود، کم‌تر به این پرسش پاسخ داده شده که طالبان چگونه از هویت خود به‌عنوان منبعی هنجاری ابزاری برای تعامل گزینشی با نظام بین‌الملل بهره می‌برند؛ و چگونه فشارهای ساختاری، درک آنان از «خود» و «دیگری» را تغییر داده و منجر به بازتعریف راهبردهای خارجی می‌شود. در نتیجه، پژوهش حاضر با رویکرد سازه‌انگاره می‌کوشد فرایند شکل‌گیری و تحول هویت طالبان را به‌عنوان متغیری میانجی در بستر تعامل با ساختار بین‌المللی توضیح دهد و از سطح توصیف رفتار به سطح تبیین معنا ساز آن ارتقا یابد.

۳. چهارچوب نظری پژوهش

در تحلیل سازه‌انگاری سیاست خارجی طالبان، مهم است که نقش «ساختار»^۱ و «کارگزار»^۲ به‌صورت جداگانه بررسی شود، زیرا سیاست‌های بین‌المللی نه تنها تحت تأثیر شرایط بیرونی و قواعد نهادی شکل می‌گیرند، بلکه باورها، هویت و روایت‌های ایدئولوژیک بازیگران نیز نقش

1. Structure
2. Agent



تعیین‌کننده دارند. ساختار، زمینه‌ها، محدودیت‌ها و هنجارهای نهادی را تعیین می‌کند و کارگزار، با استفاده از منابع هویتی و گفتمانی خود، تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری می‌کند. تحلیل هم‌زمان این دو سطح، امکان درک بهتر چگونگی شکل‌گیری و جهت‌گیری سیاست خارجی طالبان را فراهم می‌آورد. در ادامه ابتدا جایگاه ساختار در سازه‌انگاری و سپس کارگزار مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۳-۱. جایگاه ساختار در سازه‌انگاری

در نظریه سازه‌انگاری، ساختار نظام بین‌الملل نه صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از نیروهای مادی، بلکه به‌مثابه یک نظام اجتماعی متشکل از ایده‌ها، هنجارها و معانی مشترک در نظر گرفته می‌شود. برخلاف دیدگاه نئورئالیستی که ساختار را مبتنی بر توزیع قدرت می‌داند، سازه‌انگاران معتقدند که این ساختار از تعاملات اجتماعی و درک متقابل میان بازیگران شکل می‌گیرد. در این دیدگاه، هویت‌ها و منافع دولت‌ها از پیش تعیین‌شده نیستند، بلکه در فرایند تعاملات اجتماعی در چهارچوب ساختار معنا می‌یابند (ونت، ۱۳۷۸: ۳۴۵). بدین ترتیب، ساختار بین‌المللی نه تنها محدودکننده رفتار بازیگران است، بلکه زمینه‌ساز و شکل‌دهنده هویت و منافع آنان نیز به شمار می‌آید.

از دیدگاه سازه‌انگاران، ساختار نظام بین‌الملل حاصل بازتولید مداوم از طریق کنش‌های متقابل دولت‌هاست. این بدان معناست که بازیگران بین‌المللی در عین حال که تحت تأثیر ساختار قرار دارند، خود نیز از طریق رفتار و تعاملاتشان در شکل‌دهی به ساختار نقش ایفا می‌کنند؛ بنابراین، رابطه‌ای دوسویه و پویایی میان ساختار و کنش وجود دارد که در آن هر یک دیگری را تعریف و بازتولید می‌کند (جیپرسون، ونت و کاتزنستاین، ۱۳۷۵: ۲۳-۳۰). این رویکرد با رد نگاه جبرگرایانه، بر نقش ذهنیت و معنا در نظام بین‌الملل تأکید می‌کند و معتقد است که تغییر در الگوهای تفسیری و گفتمان‌های بین‌المللی می‌تواند به تحول در ساختار نظام جهانی منجر شود.

در سازه‌انگاری، هنجارها و عرف‌های بین‌المللی از مهم‌ترین مؤلفه‌های سازنده ساختار اجتماعی نظام بین‌الملل هستند. هنجارها، قواعد و انتظارات رفتاری پذیرفته‌شده‌ای هستند که

تعاملات میان دولت‌ها و سایر بازیگران را هدایت می‌کنند و حدود رفتار مشروع را مشخص می‌سازند (فینمور و سِکینک، ۱۳۸۰: ۳۹۳). این هنجارها می‌توانند رسمی باشند، مانند قوانین و معاهدات بین‌المللی، یا غیررسمی، مانند ارزش‌های فرهنگی، سنت‌های سیاسی و تصورات مشترک از مشروعیت و عدالت.

به باور سازه‌انگاران، هنجارها نه تنها رفتار دولت‌ها را محدود می‌کنند، بلکه در شکل‌دهی به هویت و منافع آن‌ها نیز نقش فعال دارند. هنگامی که یک هنجار در سطح بین‌المللی نهادینه می‌شود، دولت‌ها برای حفظ مشروعیت خود در چهارچوب آن عمل می‌کنند. فرایند درونی‌سازی هنجارها که از طریق تعاملات، یادگیری اجتماعی و پذیرش تدریجی ارزش‌ها صورت می‌گیرد، سبب می‌شود که رفتار دولت‌ها از صرف محاسبه مادی منافع فراتر رود و متأثر از ملاحظات هنجاری و اخلاقی گردد (چکل، ۱۳۷۷: ۳۲۷). درنتیجه، هنجارها نه تنها به عنوان قیدهای بیرونی بلکه به مثابه منابع هویت‌بخش و معنا ساز در سیاست بین‌الملل عمل می‌کنند.

افزون بر این، عرف‌های بین‌المللی نیز به عنوان بازتابی از تجربه تاریخی و تعاملات مستمر میان دولت‌ها، چهارچوبی مشترک برای پیش‌بینی و نظم‌بخشی به روابط بین‌المللی فراهم می‌سازند. از منظر سازه‌انگاران، مشروعیت و ثبات نظام بین‌الملل در گرو رعایت همین هنجارها و عرف‌های اجتماعی است که رفتارهای قابل قبول را تعریف و از بروز هرج و مرج جلوگیری می‌کنند (آدلر، ۱۳۹۲: ۲۱-۲۶).

در چهارچوب نظری سازه‌انگاری، بازیگران قدرتمند تنها براساس توان مادی تعریف نمی‌شوند، بلکه قدرت آنان در شکل‌دهی به هنجارها، معانی و گفتمان‌های مسلط نظام بین‌الملل نیز نهفته است. دولت‌ها و نهادهایی که توانایی ایجاد، انتشار و نهادینه‌سازی ایده‌ها و هنجارها را دارند، درواقع ساختار اجتماعی نظام جهانی را بازتولید یا دگرگون می‌سازند (بارنت و فینمور، ۱۳۸۳). از این منظر، قدرت هنجاری و گفتمانی در کنار قدرت نظامی و اقتصادی، یکی از ارکان اصلی نفوذ در نظام بین‌الملل محسوب می‌شود.

سازه‌انگاران بر این باورند که بازیگران قدرتمند می‌توانند از طریق شکل‌دهی به تصورات مشروع از رفتار مناسب در سطح جهانی، مسیر سیاست بین‌الملل را تعیین کنند. نهادهای بین‌المللی، سازمان‌های منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ از این طریق قواعد رفتاری را تعریف کرده



و دولت‌ها را به پیروی از آن‌ها ترغیب یا مجبور می‌سازند (روبین، ۱۳۸۱: ۲۹۸). بدین ترتیب، ساختار نظام بین‌الملل نتیجه تعامل میان قدرت مادی و قدرت معنایی است؛ جایی که ایده‌ها و هنجارهای تولیدشده توسط بازیگران قدرتمند، چهارچوب تفسیری سایر کنشگران را تعیین می‌کند و به بازتولید یا تغییر نظم جهانی می‌انجامد.

در نهایت، از منظر سازه‌انگاری، فهم جایگاه ساختار در سیاست بین‌الملل مستلزم درک پیوند میان هویت، معنا و قدرت است. ساختار نه تنها محدودکننده، بلکه شکل‌دهنده و هدایت‌گر رفتار بازیگران است و پویایی آن از تعامل مستمر میان هنجارها، نهادها و کنشگران ناشی می‌شود.

۳-۲. جایگاه کارگزار در سازه‌انگاری

در نظریه سازه‌انگاری، کارگزار یا بازیگر در کنار ساختار، یکی از ارکان اصلی شکل‌دهنده روابط بین‌الملل به شمار می‌آید. برخلاف نظریه‌های مادی‌گرا مانند واقع‌گرایی یا نئولیبرالیسم که بر نیروهای بیرونی و ساختارهای قدرت تمرکز دارند، سازه‌انگاری بر نقش ایده‌ها، هویت، ارزش‌ها و نهادهای داخلی در تعیین رفتار سیاست خارجی تأکید می‌کند. از این منظر، کارگزار صرفاً تابع ساختار نیست، بلکه در بازتولید و تغییر آن نقش فعالی دارد. درواقع، ساختار و کارگزار در رابطه‌ای دوسویه قرار دارند؛ به گونه‌ای که کارگزاران از طریق تعامل و کنش‌های اجتماعی خود ساختار را می‌سازند و درعین‌حال، همین ساختارها چهارچوب کنش آنان را تعیین می‌کنند (ونت، ۱۳۷۸: ۳۴۵).

نهادهای داخلی در نظریه سازه‌انگاری به عنوان سازوکارهایی شناخته می‌شوند که از طریق آن‌ها هنجارها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری در جامعه سیاسی شکل گرفته و بازتولید می‌شوند. این نهادها شامل دولت، آموزش، رسانه، نظام قضایی و نهادهای اجتماعی هستند که در فرایند اجتماعی‌سازی سیاسی نقش ایفا می‌کنند. سازه‌انگاران بر این باورند که نهادها تنها ابزارهای اجرایی نیستند، بلکه حامل معنا و ارزش‌اند و در تکوین هویت و منافع جمعی تأثیر مستقیم دارند (بارنت و فینمور، ۱۳۸۳: ۸۰-۸۷). از طریق نهادها، ارزش‌های فرهنگی و هنجارهای اجتماعی درونی‌سازی می‌شوند و این امر سبب می‌شود که سیاست خارجی کشورها بازتابی از فرایندهای داخلی باشد.

هویت یکی از محوری‌ترین مفاهیم در سازه‌انگاری است. از دیدگاه این نظریه، هویت تعیین می‌کند که بازیگر «که هست»، «چه می‌خواهد» و «در برابر چه کسانی قرار دارد». هویت‌ها در فرایند تعاملات اجتماعی شکل می‌گیرند و در گذر زمان بازتعریف می‌شوند. هویت نه تنها بر برداشت بازیگر از خود تأثیر می‌گذارد، بلکه بر چگونگی درک او از دیگران نیز اثرگذار است. از منظر سازه‌انگارانه، رفتار سیاست خارجی هر دولت بازتابی از هویت جمعی و تاریخی آن است و نمی‌توان صرفاً با تکیه بر منافع مادی آن را توضیح داد (هوف، ۱۳۷۷). به بیان دیگر، هویت چهارچوبی فراهم می‌کند که در آن منافع تعریف و رفتار خارجی مشروعیت می‌یابد.

فرهنگ و مذهب در سازه‌انگاری به عنوان منابع اصلی معنا و هنجارهای اجتماعی تلقی می‌شوند که ارزش‌ها، اهداف و روش‌های تصمیم‌گیری را شکل می‌دهند. این دو عنصر نه تنها در تعیین مرزهای هنجاری میان «خود» و «دیگری» نقش دارند، بلکه در ایجاد انسجام داخلی و جهت‌دهی به روابط خارجی نیز مؤثرند. سازه‌انگاران بر این باورند که فرهنگ و مذهب نوعی «قدرت نرم» ایجاد می‌کنند که می‌تواند مشروعیت سیاست‌ها را تقویت و پذیرش بین‌المللی یک دولت را افزایش دهد (فینمور و سکینک، ۱۳۸۰: ۴۵). در چهارچوب نظری، مذهب و فرهنگ به عنوان نظام‌های معنایی، در شکل‌دهی به گفتمان‌های سیاسی و تصمیم‌گیری‌های استراتژیک نقش بنیادی دارند و باعث می‌شوند کنشگران براساس مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورهای درونی شده عمل کنند، نه صرفاً براساس منافع مادی.

براساس دیدگاه سازه‌انگاری، فهم سیاست خارجی بدون بررسی تعامل میان ساختار و کارگزار ممکن نیست. این نظریه امکان می‌دهد تا رفتار کشورها نه فقط از منظر قدرت مادی، بلکه از دریچه هویت، فرهنگ، ایدئولوژی و نهادهای اجتماعی تحلیل شود. انتخاب چهارچوب سازه‌انگارانه برای مطالعه افغانستان از آنرو اهمیت دارد که این کشور با مجموعه‌ای از متغیرهای فرهنگی، مذهبی و نهادی پیچیده روبه‌رو است و سیاست خارجی آن را نمی‌توان صرفاً بر مبنای منافع اقتصادی یا فشارهای بین‌المللی توضیح داد. این چهارچوب نظری با تأکید بر نقش معنا، هویت و نهادهای اجتماعی، بستری مناسب برای تحلیل پویایی‌های درونی و بیرونی سیاست خارجی افغانستان فراهم می‌آورد و امکان تبیین عمیق‌تر از رفتار بازیگران سیاسی را مهیا می‌سازد.



۴. یافته‌های پژوهش

سیاست خارجی هر کشور بازتابی از هویت، باورها، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی آن کشور است و تنها براساس ملاحظات مادی و قدرت نظامی قابل تبیین نیست. این واقعیت در مورد دولت‌های غیرلیبرال و مبتنی بر ایدئولوژی، مانند طالبان، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. بازگشت طالبان به قدرت در سال ۲۰۲۱، فصل جدیدی را در تاریخ افغانستان گشود که با چالش‌ها و فرصت‌های منحصربه‌فردی همراه بود. سیاست خارجی طالبان در این دوره نه تنها با محدودیت‌های ناشی از تحریم‌ها و عدم شناخت بین‌المللی مواجه است، بلکه تحت تأثیر نیاز به تثبیت مشروعیت داخلی، بازسازی ساختارهای حکومتی و مدیریت روابط پیچیده با بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای قرار دارد. تحلیل سازه‌انگارانه، این دوره را از منظر هویت، هنجارها و گفتمان‌ها مورد مطالعه قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که سیاست خارجی طالبان محصول تعامل پیچیده میان باورها و هنجارهای داخلی و فشارهای خارجی است. از این منظر، سیاست خارجی این گروه نه صرفاً نتیجه ملاحظات اقتصادی، امنیتی یا استراتژیک، بلکه بازتابی از چهارچوب ارزش‌ها و باورهای ایدئولوژیک آنان است. این چهارچوب به تحلیل‌گران کمک می‌کند تا درک دقیق‌تری از رفتار طالبان در عرصه بین‌المللی پیدا کنند و انگیزه‌ها، محدودیت‌ها و اولویت‌های آنان را شناسایی کنند. در دوره دوم امارت اسلامی، طالبان با دو ضرورت اساسی مواجه است: نخست، تأمین مشروعیت داخلی و ایجاد انسجام اجتماعی در کشوری که دهه‌ها جنگ و بحران‌های سیاسی آن را تضعیف کرده است و دوم، تعامل با جامعه بین‌المللی و بازیگران منطقه‌ای به گونه‌ای که بتواند فشارها و محدودیت‌ها را مدیریت کند. سازه‌انگاری به ما نشان می‌دهد که نحوه مواجهه طالبان با این دو ضرورت، نه براساس محاسبات صرفاً مادی، بلکه براساس هویت، گفتمان و هنجارهای مذهبی و فرهنگی آنان شکل می‌گیرد. باورهای دینی و ارزش‌های ایدئولوژیک طالبان، نقشی محوری در تعیین اهداف، اولویت‌ها و استراتژی‌های سیاست خارجی آنان ایفا می‌کند و چهارچوبی برای تحلیل تصمیمات دیپلماتیک و تعاملات بین‌المللی فراهم می‌آورد. علاوه بر این، تحلیل سازه‌انگارانه نشان می‌دهد که طالبان از سیاست خارجی خود برای مشروعیت‌سازی داخلی و تقویت قدرت نرم بهره می‌گیرد. استفاده از هویت دینی و فرهنگی به عنوان ابزار قدرت نرم، امکان مدیریت افکار عمومی و جلب حمایت بخش‌های

مختلف جامعه را فراهم می‌کند و به طالبان کمک می‌کند تا انسجام اجتماعی خود را تقویت و مشروعیت سیاسی خود را تثبیت کند. از سوی دیگر، این هویت و چهارچوب ارزشی، سیاست خارجی طالبان را در مواجهه با فشارها و محدودیت‌های بین‌المللی هدایت می‌کند و نحوه تعامل با کشورهای منطقه‌ای و سازمان‌های بین‌المللی را تعیین می‌نماید. تحلیل سازه‌انگارانه همچنین نشان می‌دهد که سیاست خارجی طالبان در دوره دوم امارت اسلامی به هیچ عنوان یکپارچه و صرفاً واکنشی به فشارهای خارجی نیست، بلکه بازتابی از نگرش‌ها، باورها و هنجارهای داخلی آنان است. در این رویکرد، تصمیم‌گیری‌های سیاسی و دیپلماتیک طالبان با در نظر گرفتن هویت جمعی، انتظارات اجتماعی و ارزش‌های ایدئولوژیک آن‌ها شکل می‌گیرد. این هویت جمعی نه تنها به تعریف اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی کمک می‌کند، بلکه رفتار طالبان را در مواجهه با تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی قابل پیش‌بینی می‌سازد. در نهایت، تحلیل سازه‌انگارانه سیاست خارجی طالبان در دوره دوم، امکان بررسی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های این گروه را فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه هویت، ارزش‌ها و باورهای ایدئولوژیک می‌توانند ابزارهای مؤثری در سیاست خارجی باشند و رفتارهای طالبان را در تعامل با کشورهای همسایه و جامعه بین‌المللی شکل دهند. به این ترتیب، بررسی سیاست خارجی طالبان از منظر سازه‌انگاری، نه تنها فهم عمیق‌تری از انگیزه‌ها و اهداف آنان ارائه می‌دهد، بلکه به شناسایی فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی این گروه کمک می‌کند و امکان پیش‌بینی رفتارهای آنان را در عرصه بین‌المللی فراهم می‌آورد.

۴-۱. نقش ساختار در شکل‌دهی سیاست خارجی طالبان

در سیاست خارجی طالبان، ساختار سیاسی، امنیتی، فرهنگی و بین‌المللی افغانستان نقشی اساسی و تعیین‌کننده در جهت‌دهی تصمیمات، تنظیم اولویت‌ها و شکل‌گیری رفتار دیپلماتیک این گروه ایفا می‌کند. از منظر نظریه سازه‌انگاری، ساختار تنها مجموعه‌ای از نهادهای رسمی و مادی نیست، بلکه نظامی اجتماعی و هنجاری است که در آن معانی، باورها، انتظارات و روابط قدرت به صورت متقابل شکل می‌گیرند؛ بنابراین، تصمیمات طالبان در عرصه بین‌المللی نه در خلأ، بلکه در بستر ساختارهای سیاسی داخلی و هنجارهای جهانی اتخاذ می‌شود. طالبان در دوره دوم امارت اسلامی



با ساختاری چندوجهی و پیچیده مواجه‌اند؛ ساختاری که از یک‌سو متأثر از ضرورت بازسازی مشروعیت داخلی و پاسخ به فشارهای اجتماعی و اقتصادی درون کشور است و از سوی دیگر، در معرض فشارهای بین‌المللی، تحریم‌ها و انزوای دیپلماتیک قرار دارد. در نتیجه، رفتار خارجی طالبان ترکیبی از ایدئولوژی دینی، هویت فرهنگی و مصلحت‌گرایی سیاسی است که در چهارچوب ساختارهای قدرت و هنجارهای بین‌المللی بازتعریف می‌گردد (ونت، ۱۹۹۹: ۱۱۵).

نهادهای بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد، سازمان همکاری اسلامی، اتحادیه اروپا، بانک جهانی و نهادهای امدادریسان بین‌المللی، بازیگران مهمی در تعیین مسیر و جهت‌گیری سیاست خارجی طالبان محسوب می‌شوند. این نهادها، به‌ویژه پس از سقوط جمهوری و بازگشت طالبان به قدرت در سال ۲۰۲۱، با استفاده از ابزارهای دیپلماتیک و اقتصادی، در پی تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی طالبان هستند. سازمان ملل متحد از طریق وضع تحریم‌ها، گزارش‌های سالانه درباره وضعیت حقوق بشر و نشست‌های منظم شورای امنیت، تلاش می‌کند طالبان را به رعایت حداقلی از هنجارهای بین‌المللی وادارد. همچنین، نهادهایی چون برنامه جهانی غذا (WFP) و یونیسف، با وجود نگرانی‌های سیاسی، به ارائه کمک‌های بشردوستانه ادامه داده‌اند تا از بروز بحران انسانی در افغانستان جلوگیری شود. طالبان در مواجهه با این فشارها، سیاست «تعامل گزینشی» را برگزیده‌اند؛ به این معنا که در زمینه‌های اقتصادی و امدادی با این سازمان‌ها همکاری نشان می‌دهند، اما در امور سیاسی و فرهنگی، همچنان بر استقلال تصمیم‌گیری خویش تأکید دارند. در این میان، سازمان همکاری اسلامی نقش میانجی‌گر مذهبی را بر عهده گرفته و تلاش دارد با بهره‌گیری از اشتراکات دینی و فرهنگی، طالبان را به پذیرش نرم‌تر هنجارهای بین‌المللی ترغیب نماید. با این حال، بی‌اعتمادی متقابل میان طالبان و نهادهای بین‌المللی همچنان پابرجاست، زیرا طالبان این نهادها را نمایندگان ارزش‌های غربی می‌دانند که در تعارض با مبانی ایدئولوژیک آنان قرار دارد (بارنت و فینمور، ۲۰۰۴).

عُرف‌ها و رژیم‌های بین‌المللی یکی دیگر از اجزای مهم ساختار جهانی هستند که بر رفتار طالبان تأثیر مستقیم می‌گذارند. این عُرف‌ها شامل مجموعه‌ای از ارزش‌ها، قواعد و انتظارات مشترک میان دولت‌ها است که مشروعیت کنش‌های سیاسی را در نظام بین‌الملل تعیین می‌کند. از دیدگاه سازه‌انگاری، رژیم‌های بین‌المللی نه تنها ابزارهای حقوقی بلکه سازوکارهای هنجاری

هستند که از طریق شبکه‌ای از تعاملات، رفتار بازیگران را محدود و هدایت می‌کنند. طالبان در تلاش‌اند که ضمن حفظ استقلال سیاسی و فرهنگی خود، از انزوای بین‌المللی کامل پرهیز کنند؛ از همین رو، گاهی با عرف‌های بین‌المللی هم‌سویی سطحی نشان می‌دهند. برای نمونه، آنان در مجامع دیپلماتیک بر اصل «عدم مداخله در امور داخلی کشورها» و احترام به تمامیت ارضی تأکید می‌ورزند، اما در موضوعاتی چون حقوق زنان، آزادی بیان و ساختار آموزشی، همچنان با اصول پذیرفته‌شده جهانی در تعارض‌اند. این دوگانگی باعث شده است که سیاست خارجی طالبان در فضایی از تنش میان هویت دینی و الزامات بین‌المللی شکل گیرد. درواقع، عرف‌ها و رژیم‌های جهانی در مورد طالبان، هم‌زمان دو نقش ایفا می‌کنند: نخست، به‌عنوان منبع فشار برای تغییر رفتار؛ و دوم، به‌عنوان ابزاری برای چانه‌زنی سیاسی که طالبان از آن برای تثبیت جایگاه خویش در مذاکرات با جامعه جهانی بهره می‌گیرند (فینمور و سکینک، ۲۰۰۱: ۳۴).

ساختار قدرت جهانی، سومین و شاید مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی طالبان است. در این ساختار، تعامل میان قدرت‌های بزرگ مانند ایالات متحده، روسیه، چین و کشورهای منطقه‌ای چون ایران و پاکستان، چهارچوب اصلی محیط خارجی طالبان را شکل می‌دهد. پس از خروج نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۲۱، طالبان کوشیده‌اند سیاست خارجی خود را بر پایه موازنه قدرت تنظیم کنند تا از وابستگی بیش از حد به یک محور خاص جلوگیری شود. این گروه از یک‌سو تلاش دارد روابط اقتصادی و سیاسی خود را با چین و روسیه تقویت کند تا از حمایت آن‌ها در برابر فشارهای غربی برخوردار شود و از سوی دیگر، کوشیده است با حفظ ارتباط غیرمستقیم با ایالات متحده از طریق کانال‌های دیپلماتیک قطر، از بازگشت مجدد تحریم‌های شدید اقتصادی جلوگیری نماید.

همچنین، روابط طالبان با کشورهای منطقه‌ای، از جمله ایران، پاکستان و کشورهای آسیای مرکزی، به‌صورت عمل‌گرایانه و مبتنی بر منافع متقابل بازتعریف شده است. درعین‌حال، بی‌اعتمادی تاریخی نسبت به غرب که ریشه در تجربه اشغال افغانستان و مقابله با نیروهای خارجی دارد، همچنان در ذهنیت تصمیم‌گیران طالبان وجود دارد و موجب می‌شود که هرگونه تعامل با آمریکا یا متحدانش با احتیاط و تردید همراه باشد (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۲). از این منظر، طالبان



در سیاست خارجی خود می‌کوشند ضمن حفظ استقلال ایدئولوژیک، از فرصت‌های ژئوپلیتیکی جدید برای کسب مشروعیت بین‌المللی استفاده کنند.

درمجموع، تحلیل سازه‌انگاره از سیاست خارجی طالبان نشان می‌دهد که ساختارهای سیاسی، هنجاری و قدرت جهانی نه تنها محیط عمل طالبان را تعریف می‌کند، بلکه بر ادراک آنان از منافع و تهدیدها تأثیر مستقیم می‌گذارند. این نظریه به گونه‌ای جامع‌تر نسبت به رویکردهای مادی‌گرایانه مانند واقع‌گرایی، امکان بررسی پیوند میان هویت، ایدئولوژی و ساختار را فراهم می‌سازد. در مورد افغانستان، انتخاب چهارچوب سازه‌انگاری به‌ویژه از آن جهت اهمیت دارد که رفتار طالبان را نمی‌توان صرفاً با معیارهای اقتصادی یا نظامی توضیح داد. ساختار در افغانستان ترکیبی از نهادهای دینی، فشارهای فرهنگی، روابط قدرت منطقه‌ای و هنجارهای بین‌المللی است؛ عناصری که در نظریه‌های سنتی روابط بین‌الملل نادیده گرفته می‌شوند.

سازه‌انگاری با تمرکز بر مفاهیمی چون هویت، گفتمان و تعامل اجتماعی، امکان می‌دهد تا درک عمیق‌تری از چرایی و چگونگی تصمیمات طالبان در عرصه سیاست خارجی به دست آید. این چهارچوب نظری نشان می‌دهد که سیاست خارجی طالبان نه صرفاً واکنشی به فشارهای بیرونی، بلکه بازتابی از تعامل میان باورهای ایدئولوژیک، ساختار اجتماعی و محدودیت‌های بین‌المللی است. به همین دلیل، سازه‌انگاری بهترین ابزار برای تحلیل رفتار طالبان در دوره دوم امارت اسلامی و تبیین رابطه میان ساختار و کارگزار در سیاست خارجی افغانستان محسوب می‌شود.

۲-۴. نقش کارگزار در شکل‌دهی به سیاست خارجی طالبان

ساختار سیاسی و نهادی افغانستان، از زمان ظهور طالبان تاکنون، به‌عنوان یکی از عوامل بنیادین در شکل‌دهی جهت‌گیری‌ها و تصمیمات سیاست خارجی این گروه ایفای نقش کرده است. از منظر سازه‌انگاری، ساختار در این پژوهش فراتر از نهادهای رسمی، شامل مجموعه‌ای از هنجارهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است که بستر تعریف منافع و اهداف طالبان را فراهم می‌آورد. این ساختار در دوره دوم امارت اسلامی (پس از ۲۰۲۱)، به دلیل مواجهه با نظام بین‌المللی چندقطبی و فشارهای منطقه‌ای و ژئوپلیتیکی (جیوستوتسی، ۱۳۹۸: ۶۱)، از پیچیدگی

بیشتری برخوردار است. این ساختار، خود شامل دو لایه مهم است: الف) ساختار ایدئولوژیک داخلی مبتنی بر اصول دینی و مذهب حنفی که چهارچوب ارزشی اولیه را تعیین می‌کند؛ و ب) ساختار نرmatیو بین‌المللی که در قالب لزوم کسب مشروعیت، رفع تحریم‌ها و مدیریت بحران انسانی اعمال می‌شود.

در تبیین رفتار دیپلماتیک طالبان، کارگزار در این پژوهش به‌طور مشخص به رهبران سیاسی و مذهبی ارشد طالبان (هسته سخت تصمیم‌گیری) اطلاق می‌شود. این کارگزاران، با تکیه بر هویت دینی جهادی خود، سیاست خارجی را پیش می‌برند. دیدگاه سازه‌انگارانه نشان می‌دهد که تصمیمات آن‌ها بازتابی از درک اجتماعی شده آنان از جهان است؛ آن‌ها غرب را به‌عنوان «دیگری هویتی متخاصم» و قدرت‌های منطقه‌ای (مانند چین و روسیه) را به‌عنوان «شرکای فرصت‌طلب» تعریف می‌کنند (ونت، ۱۳۷۸: ۱۱۵).

این درک، منجر به یک رفتار عمل‌گرایانه‌گزینی شده است: طالبان پس از خروج آمریکا، وارد موازنه‌گرایی ژئوپلیتیکی شده‌اند. ساختار فشار غرب (تحریم‌ها و انزوای سیاسی) آن‌ها را وادار به تعامل محتاطانه با شرق کرده است تا مشروعیت و کمک‌های اقتصادی را کسب نمایند؛ اما هنجار ایدئولوژیک درونی آن‌ها (نگرش ضدغربی ریشه‌دار) همچنان مانع از عادی‌سازی کامل روابط با واشینگتن باقی می‌ماند (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۷)؛ بنابراین، سیاست خارجی طالبان ترکیبی از مصلحت‌گرایی اقتصادی (ناشی از ساختار بین‌المللی) و تثبیت هویت ایدئولوژیک (تعریف شده توسط کارگزار) است؛ یعنی دقیقاً جایی که سازه‌نگاری قابلیت تبیین دارد.

۱-۲-۴. نقش رهبری (امیرالمؤمنین) و شورای علما در سیاست‌گذاری خارجی

ساختار رهبری طالبان بر پایه تمرکز قدرت و تلفیق مشروعیت دینی و سیاسی شکل گرفته است. این ویژگی سبب شده است که تصمیم‌گیری‌های کلان این گروه نه تنها انعکاس‌دهنده ملاحظات سیاسی، بلکه بیانگر نوعی تفسیر ایدئولوژیک و اعتقادی نیز باشد؛ بنابراین، فهم سیاست خارجی طالبان بدون در نظر گرفتن نقش امیرالمؤمنین و شورای علما امکان‌پذیر نیست؛ چراکه این دو نهاد اصلی‌ترین محورهای جهت‌دهنده به سیاست‌گذاری خارجی محسوب می‌شوند و جایگاه آنان بر روند تصمیم‌گیری تأثیری بنیادین دارد.



در نهایت می‌توان گفت که جایگاه محوری امیرالمؤمنین و نقش مشورتی شورای علما، سیاست خارجی طالبان را به شدت شخصی، ایدئولوژیک و درون‌محور ساخته است. این ساختار باعث می‌شود انعطاف‌پذیری و انطباق طالبان با شرایط متغیر بین‌المللی محدود باشد و روابط خارجی آنان عمدتاً براساس معیارهای هویتی و مذهبی شکل گیرد. در چنین چهارچوبی، تغییرات در سیاست خارجی طالبان تنها زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که تغییراتی بنیادین در رویکرد رهبران اصلی و تفسیر آنان از شریعت و مصالح سیاسی رخ دهد.

۲-۲-۴. ایدئولوژی و ارزش‌های حاکم بر طالبان

ایدئولوژی طالبان بر پایه برداشت سخت‌گیرانه از شریعت اسلامی، آموزه‌های سنتی مدارس دینی دیوبندی و فرهنگ قبیله‌ای پشتونوالی شکل گرفته است. این ایدئولوژی چهارچوب اصلی ارزش‌ها و اصول حاکم بر رفتار فردی و جمعی طالبان را تعیین می‌کند و در سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی این گروه بازتاب می‌یابد. تأکید بر اجرای شریعت، حفظ هویت اسلامی-افغانی و مخالفت با ارزش‌های غربی از مهم‌ترین ارکان این ایدئولوژی به شمار می‌روند. درک این نظام فکری برای تحلیل سیاست‌های طالبان در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و امنیتی ضروری است، زیرا ارزش‌های ایدئولوژیک، جهت‌گیری‌های این گروه را در تعامل با جامعه جهانی و نیز در نظم داخلی افغانستان مشخص می‌سازند.

۲-۳-۴. تأثیر گروه‌های داخلی (جناح‌های تندرو و میانه‌رو) بر جهت‌گیری سیاست خارجی

طالبان علی‌رغم برخورداری از یک ساختار رهبری ظاهراً متمرکز، در درون خود با تنوعی از جناح‌های فکری و عملیاتی مواجه‌اند که عمدتاً به دو دسته تندرو و میانه‌رو تقسیم می‌شوند. جناح‌های تندرو که اغلب در بدنه نظامی و ایدئولوژیک این گروه فعال‌اند، بر تداوم سیاست‌های سخت‌گیرانه، تقابل با ارزش‌های غربی و مقاومت در برابر نفوذ نظام بین‌الملل تأکید می‌ورزند (Barfield, 2012: 203-206). این جناح‌ها، مصالحه‌های دیپلماتیک و گفت‌وگو با نهادهای بین‌المللی را نوعی عقب‌نشینی از اصول بنیادین امارت اسلامی دانسته و مشروعیت خارجی را

در برابر وفاداری به اصول شریعت قرار می‌دهند. در نقطه مقابل، جناح‌های میانه‌رو که در سال‌های اخیر به‌ویژه پس از بازگشت طالبان به قدرت در سال ۲۰۲۱ قدرت گرفته‌اند، بر ضرورت برقراری تعاملات حداقلی با قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، کسب مشروعیت خارجی، دریافت کمک‌های بشردوستانه و رفع تحریم‌ها تأکید دارند. همین اختلاف دیدگاه‌ها، موجب شده فرایند تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی در طالبان، نه تنها امری ایدئولوژیک، بلکه محصولی از چانه‌زنی‌های داخلی و تلاش برای ایجاد توازن میان دیدگاه‌های متضاد در رهبری مذهبی و نظامی این گروه باشد. این واقعیت، ضرورت توجه به ساختار درونی و تنش‌های گفتمانی در تحلیل سیاست خارجی طالبان را آشکار می‌سازد (Semple, 2020: 58).

افزون بر این، ساختار داخلی قدرت در افغانستان نیز بر سیاست خارجی طالبان اثر می‌گذارد. روابط میان جناح‌های مختلف طالبان - از جمله شورای کویته، شبکه حقانی و چهره‌های مذهبی سنی - گاه موجب شکاف در تصمیم‌گیری‌های دیپلماتیک می‌شود. هر یک از این جناح‌ها دارای منافع، رویکردها و ارتباطات خارجی خاص خود هستند. این چندپارچگی ساختاری در درون طالبان باعث می‌شود سیاست خارجی آنان در برخی موارد ناهماهنگ و واکنشی به نظر برسد. همچنین، ضعف نهادهای مدرن حکومتی، نبود ساختار قانون اساسی تثبیت‌شده و انزوای دیپلماتیک جهانی، همگی عواملی هستند که ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی طالبان را شکننده‌تر و شخص‌محورتر کرده‌اند (احمدی، ۱۴۰۱: ۴۳-۴۶).

در نهایت، می‌توان گفت ساختار، چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی، نقش بنیادینی در جهت‌دهی به سیاست خارجی طالبان دارد. ساختار قدرت جهانی، عرف‌ها و هنجارهای بین‌المللی و نهادهای جهانی به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که طالبان را میان دو مسیر متضاد قرار می‌دهند: از یک‌سو حفظ هویت ایدئولوژیک و استقلال سیاسی و از سوی دیگر، پذیرش حداقلی از قواعد بین‌المللی برای بقا در نظم جهانی. طالبان در این میان می‌کوشند با اتخاذ سیاست «موازنه میان ایدئولوژی و واقع‌گرایی»، از فشار ساختاری نظام بین‌الملل بکاهند و از فرصت‌های آن برای تحکیم قدرت داخلی خود بهره ببرند. بدین ترتیب، سیاست خارجی طالبان نه صرفاً بازتاب تصمیمات رهبران، بلکه محصول تعاملی پیچیده میان ساختارهای سیاسی، فرهنگی و نهادی افغانستان با محیط بین‌المللی است (جیوستوتسی، ۱۳۹۸: ۸۳).



نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف واکاوی سیاست خارجی طالبان در دوره دوم امارت اسلامی و تحلیل ابعاد سازه‌انگارانه آن، کوشید تا فراتر از تکرار فرضیه نظری به بررسی چگونگی اثرگذاری متغیرهای هویتی، ایدئولوژیک و ساختاری بر کنش بیرونی این حکومت بپردازد. چهارچوب نظری سازه‌انگاری در این پژوهش نه به‌عنوان پیش‌فرض ثابت، بلکه به‌مثابه ابزاری برای آزمون تجربی روابط میان معنا، هویت و ساختار قدرت به‌کار گرفته شد.

براساس یافته‌های تحقیق، هویت و ایدئولوژی طالبان هرچند در شکل‌دهی به چهارچوب کلی تصمیمات خارجی آنان نقشی تعیین‌کننده دارند، اما در عرصه عمل، این متغیرها در تعامل پویایی با فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل، نیازهای بقا و الزامات دیپلماسی منطقه‌ای قرار می‌گیرند. بدین‌سان، سیاست خارجی طالبان را نمی‌توان صرفاً بازتاب مستقیم ایدئولوژی دانست؛ بلکه باید آن را حاصل فرایند مستمر «تطبیق هویت با واقعیت» در سطح بین‌الذلهانی میان طالبان و دیگر بازیگران دانست.

در این بستر، پژوهش نشان داد که طالبان با وجود پافشاری بر اصول دینی و هویت اسلامی-افغانی خود، در مواجهه با فشارهای اقتصادی و سیاسی، نوعی عمل‌گرایی گزینشی را در رفتار خارجی اتخاذ کرده‌اند. آنان از هویت دینی و گفتمان امارت اسلامی به‌عنوان منبع قدرت نرم و مشروعیت‌سازی در برابر نظام بین‌المللی استفاده می‌کنند، درحالی‌که برای کاهش انزوای سیاسی، ناگزیر به پذیرش حداقلی از قواعد و هنجارهای جهانی نیز شده‌اند.

از منظر سازه‌انگارانه، روابط طالبان با کشورهای همسایه، قدرت‌های منطقه‌ای و نهادهای بین‌المللی را می‌توان نتیجه تعامل مستمر میان هویت جمعی و ساختارهای مادی دانست؛ جایی که اعتماد، ادراک متقابل و معناهای مشترک، بیش از ملاحظات صرفاً مادی، رفتار خارجی را توضیح می‌دهند. به همین دلیل، تجربه طالبان مصداقی از چگونگی بازتعریف هویت سیاسی در برابر واقعیت‌های بین‌الملل است.

بر پایه این یافته‌ها، پژوهش نه صرفاً نظریه سازه‌انگاری را تأیید، بلکه ظرفیت تبیینی آن را در تحلیل رفتار دولت‌های ایدئولوژیک گسترش می‌دهد. به بیان دیگر، طالبان نمونه‌ای از

کنشگری است که در آن، هویت دینی و قومی در تعامل با الزامات بین‌المللی معنا می‌یابد و به ابزاری برای بقا و مشروعیت تبدیل می‌شود.

در نهایت، این پژوهش تأکید می‌کند که درک سیاست خارجی طالبان نیازمند رویکردی چندلایه است که پیوند میان هویت، ساختار و منافع عملی را در بستر شبکه‌ای از ادراکات متقابل توضیح دهد. در پرتو این تحلیل، مسیر آینده سیاست خارجی طالبان را باید در سه سناریوی اصلی بررسی کرد:

۱. استمرار دیپلماسی محدود و هدفمند برای کسب مشروعیت نسبی؛
 ۲. تقابل گفتمانی و ایدئولوژیک برای تقویت انسجام داخلی؛
 ۳. و حرکت تدریجی به‌سوی هم‌گرایی‌گزینی با هنجارهای بین‌المللی.
- به این ترتیب، مطالعه حاضر نشان می‌دهد که سیاست خارجی طالبان نه صرفاً تکرار هویت و باورهای آنان، بلکه تجلی پویای میان معنا و ضرورت است؛ پویایی که آن را به‌درستی می‌توان تنها در چهارچوب سازه‌انگارانه و با درک پیوند میان کارگزار و ساختار فهم کرد.



فهرست منابع

- جمهوری اسلامی افغانستان (۱۳۸۲). *قانون اساسی افغانستان*. کابل: دولت جمهوری اسلامی افغانستان. ماده چهارم.
- عباس، حسن (۱۴۰۲). *بازگشت طالبان افغانستان پس از خروج آمریکا*، ترجمه سمیه مروتی، چاپ اول، ناشر ثالث.
- عزیزی، ستار (۱۴۰۰). *شناسایی امارت اسلامی افغانستان (طالبان) از منظر حقوق بین‌المللی*، سال انتشار ۱۴۰۰
- موسوی، سید یحیی (۱۴۰۲). *از تسخیر تا فروپاشی فرضیه‌ای در زوال امارت طالبان*، چاپ اول، ناشر سپیده باوران.
- مهدی زاده سراج، الهه (۱۴۰۱). *بسترهای تاریخی، سیاسی و ژئوپلیتیکی ظهور مجدد طالبان در ۲۰۲۱*، چاپ اول، ناشر اندیشکده صنایع نرم: اندیشکده روابط بین‌الملل.
- هویدی، فهیمی (۱۴۰۰). *طالبان، سپاهیان خدا در نبرد اشتباهی*، ترجمه وحید خضاب، چاپ دوم، ناشر شهید کاظمی.

References

- Ahmad, I. (2022). *The Taliban's return: Identity, legitimacy, and diplomacy*. Routledge.
- Ahmadi, S. (2023). *Afghanistan's foreign policy under the Taliban: Continuity and change*. Central Asian Survey, 42(3), 289–308. <https://doi.org/10.1080/02634937.2023.2201456>
- Amnesty International. (2022). *Afghanistan: One year of Taliban control*. <https://www.amnesty.org/en/documents/asa11/5914/2022/en/>
- Barfield, T. (2022). *Afghanistan: A cultural and political history* (Updated ed.). Princeton University Press.
- Barfield, T. (2022). *The Taliban's search for recognition: Identity, legitimacy, and diplomacy*. International Affairs, 98(6), 1785–1803. <https://doi.org/10.1093/ia/iia234>
- Giustozzi, A. (2023). *Taliban 2.0 and the politics of recognition*. Third World Quarterly, 44(5), 912–930. <https://doi.org/10.1080/01436597.2023.2198765>
- Giustozzi, A. (2023). *The Taliban at war, 2001–2021*. Oxford University Press.
- Human Rights Watch. (2023). *Four years of Taliban rule: Human rights in Afghanistan*.
- Hussain, Z., & Khan, M. (2022). *Taliban's foreign policy towards regional powers: Pakistan, Iran, and China*. Journal of Asian Security and International Affairs, 9(3), 321–340. <https://doi.org/10.1177/23477970221104567>
- International Crisis Group. (2022). *Taliban rule at one year: Challenges and prospects*.
- Jackson, A. (2022). *The Taliban's diplomatic offensive: Seeking legitimacy abroad*. Survival, 64(5), 55–78. <https://doi.org/10.1080/00396338.2022.2123456>
- Kaur, E. (2024). *Evolution of Taliban's foreign policy: A comparative analysis of Taliban 1.0 and 2.0*. Mantraya Analysis, 12(2), 45–61.
- Khan, S. (2023). *Taliban's foreign policy narratives: Constructivist interpretations of identity and security*. Journal of South Asian Studies, 41(2), 201–220.
- Mir, H. (2024). *Afghanistan's engagement with China and Russia: A constructivist reading*. Asian Perspective, 48(1), 67–89.
- Peng, N., & Rahman, K. (Eds.). (2024). *The uncertain future of Afghanistan: Terrorism, reconstruction, and great-power rivalry*. Springer.
- Rahimi, H. (2022). *Afghanistan's foreign relations in the post-2021 order: A constructivist perspective*. Asian Journal of Comparative Politics, 7(4), 567–583. <https://doi.org/10.1177/20578911221123456>
- Rashid, A. (2022). *Taliban: Militant Islam, oil and fundamentalism in Central Asia* (New ed.). Yale University Press.
- Rubin, B. R. (2023). *Afghanistan in the international system: Continuity and change*. Yale University Press.



- Ruttig, T. (2023). *Afghanistan's foreign policy under Taliban rule: Between pragmatism and ideology*. *Conflict, Security & Development*, 23(2), 145–167. <https://doi.org/10.1080/14678802.2023.2187654>
- Saikal, A. (2022). *The Taliban's return and Afghanistan's foreign policy dilemmas*. *Global Policy*, 13(S3), 45–55. <https://doi.org/10.1111/1758-5899.13123>
- Sample, M. (2023). *Taliban's politics: The limitations of insurgency governance*. *Small Wars & Insurgencies*, 34(1), 56–74. <https://doi.org/10.1080/09592318.2023.1713528>
- Sample, M. (2024). *Taliban politics and governance*. Routledge.
- SIGAR. (2022). *Quarterly report to the United States Congress: Afghanistan*. Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction.
- Stanikzai, M. (2023). *Constructivist insights into Taliban diplomacy: Identity and recognition*. *Journal of International Relations and Development*, 26(4), 789–807. <https://doi.org/10.1057/s41268-023-00289-7>
- UN Women. (2023). *Women's rights in Afghanistan under Taliban rule: A two-year assessment*.
- UNAMA. (2023). *Annual report on the protection of civilians in armed conflict*. United Nations Assistance Mission in Afghanistan.
- United Nations Security Council. (2023). *Report of the Secretary-General on the situation in Afghanistan*.
- Wazir, A. (2022). *Taliban's foreign policy and the politics of Islamic legitimacy*. *Asian Survey*, 62(6), 1012–1034. <https://doi.org/10.1525/as.2022.62.6.1012>
- World Bank. (2022). *Afghanistan development update: Navigating uncertainty*.
- Yusufzai, R. (2024). *Afghanistan's regional diplomacy under Taliban 2.0: Constructivist reflections*. *International Politics*, 61(2), 245–263. <https://doi.org/10.1057/s41311-023-00456-9>